

«به نام یگانه بهانه‌ی هستی»



لطفاً گوسفند نباشید!

به‌اهتمام

محمود نامنی

## (( فهرست ))

۵	سحن اول
۷	سپاسگراری
۹	سحن بگاریده
۱۱	اشاره
۱۳	فصل اول چگونه ناید آموخت؟
۱۹	مادر، بیمه گمشده
۲۵	اما، براستی اسان چیست؟
۳۶	خود آگاهی چیست؟
۴۶	ریدگی چیست؟
۷۶	حایگاه ما در ریدگی کحاست؟
۹۳	چگونه دوست انتخاب کنیم؟
۱۱۲	تولد ی دوباره!
۱۱۸	مدیریت احساس چیست؟
۱۳۱	((اعتماد به نفس)) یگانه طریق موفقیت!

۱۴۱	اگر "م" مشکلات را برداریم!
۱۵۷	لحد درمانی!
۱۶۵	عم درمانی!
۱۷۰	چه حاصل از اشک‌ها و لحد‌ها؟!؟
۱۷۵	عقل چیست؟
۱۸۷	چرا و چگونه دعا کنیم؟
۲۱۱	چگونه محبوب معبود شویم؟
۲۲۰	چگونه خود را ارزیابی کنیم؟
۲۲۸	اما، براستی عشق چیست؟
۲۵۴	آخرین کلام!

## ۲۶۵ فصل دوم - عبارات تأکیدی!

## ۵۱۷ فصل سوم - پرسش‌های بی‌پاسخ!

## ۵۷۳ فصل چهارم - آزمون‌های خودشناسی!

## ۶۵۳ فصل پنجم - این کتاب چه اثری بر شما گذاشت؟

## ۶۵۹ مابع

«به نام آن که هستی از او طعم گرفت»

## چگونه باید آموخت؟

سلام! سلام به گرمای دَشْتِ ای دوست  
دلم لحظه‌ای با دِلْت روبروست  
بگو عاشقی تا سلامت کم  
تمام دلم را به نامت کنم

«شهن محمّدی»

مولانا می‌فرماید

آدمی فربه شود از راه گوش جانور فربه شود از خَلق و سوش  
اما چگونه بیاموزیم؟  
حوانی برِد سقراط آمد و گفت می‌خواهم فلسفه را از تو بیاموزم  
سقراط گفت نا یقین آمدی؟ حوان گفت بلی!  
آنگاه سقراط حوان را به کنار حوصی آورد و گفت سَرَت را داخل  
آن کن حوان سرش را داخل حوصی کرد، لحطاتی بعد، سقراط گردن  
حوان را گرفت و داخل آب بگه داشت، دقایقی چند که آن حوان  
داشت حمه می‌شد و دست‌های خود را به نشانه تقلا حرکت می‌داد،  
سقراط گردن او را رها کرد! حوان نَفَس نَفَس ریان سر خود را بیرون

آورد و علت این کار را از سقراط پرسید، سقراط جواب داد در آن لحظات با تمام وجود خود چه چیزی را طلب می‌کردی؟ حوا گفت فقط هوا را طلب می‌کردم و س!

سقراط گفت حال به حانه برو و فکر کن اگر به مرحله‌ای رسیده‌ای که فلسفه را بپسندید - با تمام وجود خویش - طلب کسی، آنگاه بیا تا فلسفه را به تو بیاموزم!

این بهترین تمثیل است برای چگونه آموختن! آیا ما برای آموختن به این مرحله رسیده‌ایم؟  
عرفا گویند

اهلِ دل را دو حِصَلت باشد

دلِ سَحَن پدیر

سَحَنِ دل پدیر

خود را در این حمله پیدا کنید کدام یک هستید؟

سقراط بر این ناور است که در آن پگاه سر و وهم‌آلود که حصرت دوست اسان را آفرید، روح او را همچون سببی از وسط به دویم کرد و به این دنیا فرستاد و به همین دلیل است که اسان‌ها در این دنیا پیوسته به دنبال بیمه‌ی گمشده‌شان می‌گردند

اما، بیمه‌ی گمشده‌ی ما آن چنان که از نامش پیداست، بیمه‌ی ار وجود خود ماست که با رسیدن به آن کامل می‌شویم بیمه‌ی گمشده‌ی ما می‌تواند اسان‌های انگشت شماری باشد، مانند پدر، مادر، برادر، یک دوست، همچنین می‌تواند اشیایی باشد، مانند یک قلم، یک عکس، یک کتاب، یک دست‌نوشته و حتی می‌تواند غیر ملموس باشد، مانند یک آرزو، یک ایده، یک آرمان، یک

حافظه‌ی معطر و حلاصه هر چیزی که اتصال او به ما و ما به او، حضور اسان را متعالی و لریر و سرشار از بودن سر و شعماک حدای‌گونه خویش نماید

به بیانی دیگر بیمه‌ی گمشده‌ی ما همان قلب ما می‌باشد که بیرون از بدمان می‌تپد

دقت کنید! اگر در مناطق شمالی کشورمان، محل تلاقی رود به دریا را حوب نگاه کنید، رود پس از طی مسافتی ناخوش و حروش خاصی حرکت می‌کند و وقتی به دریا می‌ریزد، آرام و بی‌صدا می‌گردد آن نقطه تلاقی را که رود به دریا می‌ریزد را حوب نگاه کنید! به شکل مهمی ریاست‌ا ریاست و وهم‌انگیرا

رود را کودکی‌های دریا می‌گویند، ریرا همیشه دارای سر و صدا و ناریگوشی‌های خاص کودکان است وقتی این کودک ناریگوش پس از طی طریق‌ها و نرحورد نا موانع و سنگلاخ‌ها پخته می‌گردد و به دریا تبدیل می‌گردد، مانند اسانی که به بلوغ فکری کامل رسیده دیگرار آن طعیان‌ها و شیطنت‌ها حری بیست

رود بعد از رسیدن به دریا و به آعوش کشیدن و محوشدن در آن، دیگر فعان و صحه‌ی قنل را ندارد، مانند کودک گمشده‌ای که بعد از سال‌ها فراق به آعوش مادر می‌پیوندد و با تمام حضور خویش مادررا به آعوش می‌کشد